

# شباهت

پیرامون زن- ستیزی و یهودی ستیزی

در دنیای معاصر

نوشتاری در چهار بخش

نوشته نورالله «نورمن» گبای

*Please find the English translation of this essay in the accompanying file.*

۱	شباهت
۱	بخش نخست
۶	بخش دوم
۱۰	بخش سوم
۱۷	بخش چهارم
۲۱	نتیجه گیری

## بخش نخست

باورهای هر فردی گویای فهم اوست...

اخیراً مقاله ای درباره «زن ستیزی» در سطح جهانی خواندم با عنوان «چرا خشونت علیه زنان مسئله‌ای جهانی است» که در آن آمده بود حتی امروز در ۴۸ کشور اروپایی، ۴۳ درصد از زنان خشونت را تجربه کرده اند و از هر ۳ زن استرالیایی، یک نفر تجربه خشونت فیزیکی داشته است. با توجه به مشاهدات و تجربیات تلخ خود در مورد رفتار ناهنجار با بعضی از زنان در خاورمیانه، متوجه شدم که الگوی مسلط این بیماری مزمن و ارثی یعنی «زن ستیزی» با بیماری دیگری از این دست یعنی «یهودی ستیزی سنتی و دینی» در سطح جهان شباهت غیرمنتظره ولی قابل توجهی دارد. به بیان دیگر، سنگ روی یخ قرار دادن این دو گروه یعنی زنان و یهودیان در سطح جهان و سوء استفاده از آنان چونان بز بلاگردان<sup>۱</sup> در مسائل و وقایع گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و از همه بدتر و نیرومندتر، مسائل دینی و حتی خانوادگی، بدون این که آن مسائل به آنها ربطی داشته باشند، همه و همه نشان از شباهت تکان- دهنده‌ای میان این دو بیماری منفور در سراسر دنیا دارد. زنان تقریباً پنجاه درصد کل جمعیت دنیا را شامل می‌شوند و جمعیت بسیار اندک یهودیان تنها حدود دو دهم درصد یا دو هزارم جمعیت انسانی است. با این حال، هم زنان و هم جمعیت به غایت کم شمار یهودیان و کشور مینیاتوری آنان یعنی اسرائیل

<sup>1</sup> Scapegoat.

همچنان پیوسته و به ناحق مورد تبعیض قرار می گیرند. به گواهی تاریخ و به ویژه تاریخ ادیان، هر ظالمی برای دستیابی به قدرت کاذب، در نخستین گام خود توانسته است از این دو بیماری مزمن، موجود و ملموس جهانی، یعنی زن ستیزی و یهودی ستیزی سوء استفاده کند، از آنها برای رسیدن به مقاصد غیر انسانی خود بهره برد و برای پایمال کردن عدالت از آنها استفاده ابزاری کند. در این میان، متأسفانه مُدارا و حتی بی تفاوتی خردگرایان نیز به نوبه خود موجب پیشرفت این ستمگران گردیده است!

چنان که دیدیم، پایه‌های سلطنت پهلوی و آرامش ایران روزی ترک برداشتند که مجریان قتل‌های علنی



Leelee Sobieski as Jeanne d'Arc  
"Joan of Arc" (1999)  
Dir. Christian Duguay  
[Photo: fanpop.com / Stamped for an essay by N Gabay.]

همچون قتل فجیع دکتر سلیمان برجیس در کاشان که بهایی بود، یا کسروی در وزارت دادگستری رضاشاهی، با استناد به دین، نه تنها تبرئه شدند، بلکه حتی قهرمان شناخته شدند، پدیده‌ای که خود باعث تشویق و رشد جنایتکاران گردید. قرن‌ها پیش از آن نیز با همان فلسفه دینی بود که در کشور فرانسه که «مهد تمدن» خوانده شده است، به دستور کلیسا، ژاندارک جوان و زیبا را تنها به دلیل آن که لباس مردانه می پوشید، مانند بسیاری از بیگناهان دیگر، در برابر کلیسای مقدس و در حضور پدران روحانی، این مدعیان ترویج دین، محبت و مدارا، زنده به آتش کشیدند؛ و همگان هورا کشیدند و همچنان به این فجایع ادامه دادند.

اینجاست که با توجه به گفته فیلسوفی به نام استیون واینبرگ، می توان گفت که «با دین یا بدون دین، انسانهای خوب کارهای خوب می کنند و انسانهای بد کارهای بد. اما آدمی برای آن که با ظاهر خوب کارهای بد بکند، قطعاً نیاز به دین دارد!» این است فلسفه دین در فرهنگ ظالمین دنیا که روزی به نام زن و روزی دیگر به نام این دین یا آن فرقه، دست به جنایاتی باورناکردنی می‌زنند. دالای لاما به حق می‌گوید که زشت‌ترین کار سیاست این است که می تواند احمق ترین آدم ها را به عنوان خردمند و دانشمند به مردم تحمیل کند. وای به وقتی که سیاست و دین همدست گردند. ما دیدیم که چگونه در اغلب کشورهای اروپایی و مدعی تمدن، در حالی که نازیسم به آنها حمله کرده، صدها هزار نفر از فرزندان آنها را کشته و شهرهای آنها را ویران کرده بود، بسیاری از شهروندان اروپایی، به ویژه در مجارستان و لهستان، همچون زنانی که در سرکوب زنان دیگر با زن ستیزان همکاری می کنند، در یهودی ستیزی به نازی‌های

ملعون پیوستند و با آنان همکاری کردند. به همان گونه، در ایران پس از انقلاب، خانم فرخ رو پارسا، وزیر شایسته آموزش و پرورش دوران پهلوی، این ملکه وقار و انسانیت را کشتند و با صداهای بلند خدا را «تقدیس» کردند. در اینجا گفته فیلسوف و رئیس جمهور سابق چکسلواکی، **واتسلاو هاول** به خوبی صدق می کند که در پاسخ به پرسشی گفت که می توان افراد، جوامع و دولت ها را از راه رفتارشان با اقلیت هایی که نزد آنان زندگی می کنند سنجید و آنان را متمدن و در حقیقت «انسان» نامید.

**سقراط** می گوید، «هنگامی که در زندگی اوج می گیری، دوستانت می فهمند که تو که بودی. اما آنگاه که به زمین می خوری، تو می فهمی که دوستانت چه کسانی بودند.» یهودی به مصداق همین گفته، تجربیات تلخی داشته است.

به راستی این همه ظلم و تبعیض دینی، جنسیتی و غیره از کجا سرچشمه گرفته اند؟ با چه نیرویی خردگرایان زیر سلطه جاهلان زن ستیز و یهودی ستیز پامال گردیده اند؟ و چگونه این پدیده شوم چنین دوام پیدا کرده است؟ پاسخ ما این است: **با قدرت دین، به واسطه نوشته های ضد و نقیض و مشروط کتاب های دینی و با مهر تقدس!** آنجا که کسانی رفتار و اعمال بعضی از پیامبران دیروز و بزرگان امروز دین را، چه در زن ستیزی و چه در یهودی ستیزی، سرمشق قرار می دهند و همچنان آن نوشته های کهنه اندیش را تبلیغ و تدریس می کنند، چندان عجیب نیست که می بینیم هر روز دختری به دست پدر، برادر یا شوهرش، به حکم شرع و به دور از مجازاتی برای این خاطیان، مضروب یا حتی کشته می شود — همانگونه که هر روز جمعی از دگراندیشان در دست جنایتکاران، به نام پیروی از این دین یا آن فرقه مورد ظلم قرار می گیرند و نابود می شوند. هنوز فراوانند آنها که ظالمین را به گونه ای بی پایان و به استناد همان نوشته های مقدس، حمایت و تحسین می کنند و از همه بدتر، بسیاری از نکات فتنه انگیز را به نام ترویج دین تدریس می کنند! چاره چیست؟ **حذف تمامی نوشته های فتنه انگیز از متون و کتابهای دینی همه ادیان، با نیروی زمان و خواست من و شما — و اراده خانواده من و شما.**

مطمئناً بسیاری خواهند گفت که حتی تصور اجرای چنین فرضیه ای دایر بر حذف یا اصلاح نوشته های ناخوانا با فهم زمان و تطبیق آنها با علم روز جایز و ممکن نیست، حتی اگر به هدف ارتقاء و بقای کلیت آنها باشد، چون نفس دین تغییر ناپذیر است.

من نیز دیرزمانی چنین تصور می کردم و جرأت بیان آن اندیشه را نداشتم تا آن که متوجه شدم تورات مقدس خود در سفر دواریم، فصل ۱۷، چنین اجازه ای را داده است، نکته ای که حاکی از آزاداندیشی و آینده نگری معجزه آسای این کتاب می باشد، آنجا که تحت شرایطی امر به پیروی از حکم قضات روز

می‌کند و بر هم گامی با زمان در هر دوره صحه می‌گذارد. حتی در گمارا آمده است که «سؤرا هول‌مالی کارا»<sup>۲</sup> یعنی «همه چیز نباید نوشته شده باشد.» چرا؟ چون حرفِ معقول و منطقی احتیاجی به دستور ندارد، به شرط آن که مغایرتی با تورات نداشته باشد؛ به این معنی که همیشه قانون یا معلم، پدر یا مادر بر سر انسان سایه نیانداخته اند، بلکه خداوند به انسان عقل داده است که در هر گام، با مراجعه به عقل خود، راه را از چاه تشخیص بدهد و به حکم «وجدان»، یعنی نماینده خداوند در وجود بشر عمل کند. اینجاست که متوجه می‌شویم، خطرناکترین دشمنان دین و دینداران آنانند که عقلشان کم و ایمانشان زیاد است! همه آدم‌کشی‌های دیروز و امروز دنیا، در راه دفاع از باورهای غیر عقلانی اینگونه افراد بوده است و خواهد بود؛ و اعمال آنان باعث شده است که کل فلسفه دین زیر سؤال برود. اینجاست که آینشتاین می‌گوید، «هیچ قانونی نمی‌تواند بهتر از مجری قانون باشد.» به عقل خود مراجعه کنیم. آیا جوک «آسانسور کاشر» یا امثال آن عقلانی و موجب سرافرازی است؟ آری، به پیروی از دستور مذکور در پاراشای دواریم بود که توانستند ۳۲۳ اصل از ۶۱۳ اصل مقدس را منسوخ و ممنوع‌الاجرا کنند؛ و به امر تکامل، همه ادیان ملزم به ادامه این شیوه خواهند بود. افسوس، بسیاری کسانانی که نفهمیده، می‌خوانند و ندانسته، می‌پذیرند و تقلید را دینداری می‌پندارند.

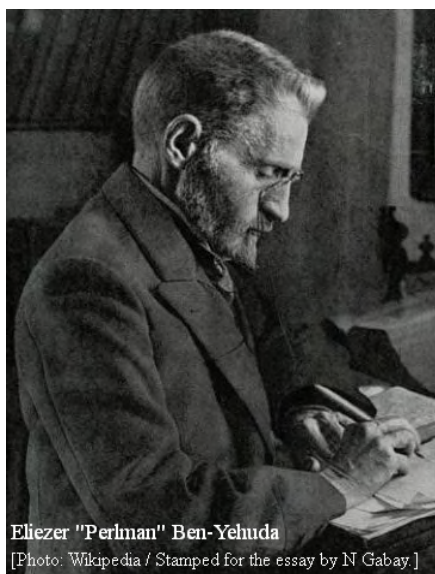
«ایمان» موهبتی الهی است، اما ایمان به چه چیزی؟ «هوا» هم موهبتی الهی است، اما چه هوایی و چقدر؟

به یکی از کسانی که با یکی از محارم خود ازدواج کرده بود — رسمی که ریشه در گالوت یا «دوران پراکندگی» دارد — می‌گویند که طبق دستور تورات مقدس، ازدواج با محارم جایز نیست. او بدون آن که به معنی «محارم» توجه داشته باشد، در پاسخ می‌گوید، «تورات از تعدادی نام برده، ولی از این یکی اسمی نبرده است!» به راستی که «هر کس به قدر فهمش فهمید مدعا را». بهتر بود به ایشان می‌گفتند که به مصداق آنچه از گمارا آوردیم، سؤرا هول‌مالی کارا — لازم نیست همه چیز نوشته شده باشد. به عقل خود مراجعه کنیم. در دنیای پر از تضاد امروز که بعید است بتوان همه نکات فتنه‌انگیز کتاب‌های مذهبی را حذف یا اصلاح کرد، تنها راه عملی حذف این نکات از اذهان همگان با پیشگیری از تدریس و ترویج آنها توسط پدران، مادران و معلمین است.

<sup>۲</sup> "סבא הוא ל-מה ל-קרא". برگردان فارسی این عبارت آرامی تقریباً چنین است: «برای آنچه که خوانده ام توضیح و تفسیری وجود دارد»، یا «آنچه که برایم خوانده شده است توضیح و تعبیری دارد»، یا «این توضیحی است بر آنچه که خواندم».

رومن رولان می گوید، «من را با حقیقت بیازار، ولی هرگز با دروغ آرامم نکن.» یکی از مشکلات کتاب های دینی که موجب فتنه انگیزی بوده است و همچنان «آنچنان را آنچنان تر» می کند، مشروط بودن بسیاری از دستورات آنها است. برای نمونه، جایی در کتاب می گوید، «قتل نکن!» اما در صفحات بعد می گوید، «فلانی ها را بکش!» این عبارت که خود ناقض فرمان اولیه است، طی هزاران سال عملاً حق انتخاب را به شیران داده است، چراغ سبز را پیش رویشان روشن کرده است و همچنان ابزاری برای ستم در دست فتنه جویان مانده است و خواهد بود. چنین است که فتنه گر بر نکته ای منفی اتکاء می کند، و انسانیت را زیر پا می گذارد و به نام خدا، به جنگ انسان دگراندیشی می رود که چه بسا فرزند صالح خودش باشد. آیا هزاران سال تجربه تلخ کافی نیست؟ همین «اگرها» و «اماها» کلیت فرامین را خدشه دار می نمایند و مقلدین ناآگاه را پیرو مقلدین مغرض می کنند.

به تحقیق چنین تحوّل، دایر بر حذف نکات ناخوانا با فهم روز از راه حذف آنها از اذهان عمومی، فکر می کردم و این که چنین فرآیندی احتمالاً با موافقت خردگرایان و مخالفت اصول گرایان روبرو خواهد شد. به یاد شادروان الیعزر «پرلمان» بن-یهودا<sup>۳</sup> افتادم که امروزه نامش زینت بخش خیابانهای متعدّد در شهرهای گوناگون اسرائیل می باشد. هنگامی که بن یهودا در حدود سال ۱۸۸۵، به تنهایی و به هدف ترفیع و همگام ساختن زبان عبری با دنیای امروز اقدام کرد، مذهبیون آن روزگار بدترین توهین ها و اتهامات را بر او روا داشتند. آنان حتی وی را تهدید به مرگ نمودند و در اعتراض به آن که چرا می خواهد لاشون



Eliezer "Perlman" Ben-Yehuda  
[Photo: Wikipedia / Stamped for the essay by N Gabay.]

هَقودش (هکودش) یا «زبان مقدّس» یعنی زبان عبری را به زبان محاوره روزمره تبدیل کند، سگ او را کشتند! آنها نمی دانستند که «لاشون هقودش» یک نوشته نیست، بلکه لاشون یا «زبان» همان کلام عقلانی من و شما است.

الیعزر بن یهودا مقاومت کرد و در سال ۱۸۸۹، «فرهنگستان اسرائیل» را تشکیل داد که امروزه بزرگترین دانشمندان اسرائیل در عضویت آن هستند. بر پایه کوشش های او، زبان عبری معاصر چنان همگام با زمان گردیده است که تنها بیست درصد از آن شامل زبان عبری قدیم می گردد. به راستی اگر او در راستای

<sup>۳</sup> الیعزر بیئسحاق پرلمان، مشهور به الیعزر بن-یهودا که پدر عبری مدرن شناخته می شود.  
Eliezer Yitzhak Perlman, a.k.a. Eliezer Ben-Yehuda (1858-1922).

احیای زبان عبری پیشگام نشده بود و در برابر دشواری‌ها مقاومت نمی کرد، امروز کشور اسرائیل بی‌بهره از زبانی رسمی بود. حقّ نیست که گروهی خرافاتی و موهوم-پرست را، از جمله کسانی که به منظور حفظ «زبان مقدّس» مخالف جهانی کردن زبان عبری بوده اند، «مذهبی» نامید. این گروه همچنان زبان عبری را برای پوسیدن در موزه‌ها می‌خواهند، نه برای آن که زبانی جهانی و درخور امروز شود. به قول پدرانمان، «خدایا! به او که عقل دادی چه دادی و به او که عقل ندادی چه دادی؟!»

پیشاپیش، به آنان که به انعطاف پذیری اعتراض دارند عرض می‌کنم که روند دنیا با دریافت کتب مذهبی متوقف نشد، بلکه جهان و جهانیان، همراه همه کتب و نوشته‌ها، نه به پس، که همچنان به پیش می‌روند و رو به تکامل دارند. حرف من این است که ارثی بودن دین به معنای آن نیست که نفهمیده، قبول کنیم و ندانسته، اجرا نماییم. بیایید شخصاً کوشش کنیم تا اوامر را درک کنیم و با آن که در باور خود استواریم، از خشک-اندیشی دوری کنیم و در اجرا انعطاف پذیر باشیم.

به استناد همان دستور دواریم مبنی بر پیروی از نظر قضات روز، می‌بینیم که تورات مقدس آزاداندیش‌ترین کتاب هاست، چرا که در عمل به خواننده می‌فهماند که «تنهایی و توقّف یعنی مرگ»، یعنی عقب‌گرد و گمراهی.<sup>۴</sup> انسان یهودی، طی دو هزار سال پراکندگی و تحمل ظلم و مشقّت، هرچند به اجبار همانند گل‌های نیلوفر آبی، بر سطح مرداب‌های متعفن گوناگون زندگی کرد، اما هرگز بوی تعفن مرداب را به خود نگرفت. او به اتّکای فرهنگ یهود، سده‌ها تاب آورد و ماند تا امروز که بر آب‌های زلال، به رویش، رشد و شکوفایی خود ادامه می‌دهد.

## بخش دوم

تصمیم درست نیازمند اطلاعات درست است و تقلید بی‌اندیشه مقدمه گمراهی.

چنان که کارل پوپر می‌گوید، «جامعه منفعل و بی تفاوت خودش مقدمات جنایات را فراهم می‌کند و جنایتکاران صرفاً ابزار اجرای آنها هستند. ظالم شخص نیست، بلکه یک فرهنگ است، شیوه خاصی از زندگی است که اساس آن کسب قدرت در فرهنگ فرمانروایی و فرمانبری تعریف می‌شود. مسلم است که ظالم‌ها نه در دامن مادر، بلکه در دامن جامعه پرورش می‌یابند.»

<sup>۴</sup> تلمود می‌گوید، חברותא או מיתותא، «حبروتא او میتوتא»، یعنی «دوستی با همگان یا مرگ».

آری، انسانها همگی پاک و خالی از هر گونه تبعیض به دنیا می آیند. این خانواده ها و جوامع هستند که آنها را به نامهای گوناگون، از جمله به نام دین و ترویج آن، به سوی روشنایی یا تاریکی راهنمایی می کنند.

در این باره، **فردریش نیچه** فیلسوف آلمانی می گوید، «تقدّس گرایی سر منشأ دیکتاتوری و استبداد است.» معنای هر چیز که «مقدّس» خوانده می شود این است که شما دیگر حق ندارید به راحتی درباره آن اظهار نظر کنید — مگر آنکه کاشی شجاع باشید! — و کوچکترین انتقاد از آن، برایتان هزینه سنگینی در پی خواهد داشت. این «موجودیت مقدّس» می تواند هر چیزی باشد — یک کتاب، یک انسان، یک ساختمان، یک عقد نامه ازدواج یا یک نظریه — در حالی که هیچ کس و هیچ چیز آن اندازه مقدّس نیست که نتوان آن را به نقد کشید. انتقاد به جا با عیبجویی تفاوت دارد. انسانهای غیرمنطقی از انتقادگر بیزارند، تا آنجا که گاه حتی از چاپ یک مقاله می ترسند چرا که بعضی از عقاید ایشان چندان دفاع پذیر نیستند. در گذشته‌ای نه چندان دور، هرگونه انتقاد از دین را، «کُفرگویی» می نامیدند، چون قادر به دفاع منطقی از آن نبودند. اما میان فهم انسانِ امروزین با انسانِ سه هزار سال پیش و حتی مفسّر صد سال قبل، تفاوت وجود دارد. امروزه بسیاری از چشم‌ها بیناتر و گوش‌ها شنواتر شده‌اند و خواهند شد و اوامر تورات را چنان که هست، درک خواهند کرد.

به گفته **تلمود**، «مباحثه درباره دین موجب اعتقاد به دین می گردد.» یکی از مشکلات جهانی دینداران — که همه جوامع، از جمله جامعه خود ما را در بر می گیرد — این است که مروّجین موهومات، هر انتقادی را به منزله مخالفت با دین جلوه می دهند، در حالی که انتقاد از هر چیز لزوماً به معنای مردود دانستن آن نیست، بلکه انتقاد به جا، همانند انتقادات نگارنده، می تواند به هدف ارتقاء و ترفیع دین و تطبیق آن با فهم و علم روز ابراز شود. آشکار است که اختلاف میان نگارنده و سایر خردگرایان با اصول گرایان به هیچ وجه اختلافی مذهبی نیست، چرا که هدف هر دو همان حفظ و ارتقاء فرامین تورات است. اختلاف ما در تفاوت برداشت‌ها است و چنانچه این مسئله عاقلانه مورد بحث قرار گیرد، بی شک به رفع کمبودها منجر خواهد شد و به نفع کل جامعه خواهد بود.

**عارفی پرسید**، «دوست را چون دوستش داری نیازش داری، یا که چون نیازش داری دوستش داری؟»

**گفتم**، «چون دارمش بی نیازم.»

آری، از آنجا که ما فرامین عقلانی تورات مقدس را داریم، آنها را دوست می داریم و نیاز داریم که آنها را حفظ کنیم، نه مشتی موهوماتِ مفسّرین را. یادآوری می کنم که «مفسّر» قانون گذار نیست. چنان که می بینیم، گروهی هستند که با نادیده گرفتن تفسیرات مفسّرین آگاهی همچون هارامبام، اذهان جوانان مشتاق دینداری را به استناد تفسیرات بی مورد، به درون قفس راهنمایی می کنند. در حالی که فلسفه دین یهود این نیست.<sup>۵</sup> به یاد شادروان فریدون مشیری می افتم که می گوید،

نه همین غمکده، ای مرغک تنها، قفس است:

گر تو آزاد نباشی، همه دنیا قفس است.

تا پر و بال تو و راه تماشا بسته است،

هر کجا هست، زمین تا به ثریا قفس است.

تا که نادان به جهان حکمروایی دارد،

همه جا در نظر مردم دانا قفس است.

نادانترین نادانان مروّجین تبعیض هستند. این تبعیض است که به نفرت تبدیل می گردد؛ و نفرت به نوبه خود منجر به دشمنی می شود. باورهای هر فردی گویای فهم اوست و واژگانش ویتترین شعور او. توانایی اندیشه های آدمی سازنده هویت او است، چون نگرش فرد عامل تصمیم گیرنده است و اعمال وی گویای انسانیت او هستند. جوامعی قدرتمندند که به معانی گفته ها می نگرند، نه به نام کتاب و گوینده. افراد مترقی نقطه ضعف های خود و جامعه خود را می دانند و در رفع آنها کوشا هستند. به قول شاعر،

ما چرا مصلحت خویش ندانیم مدام	ما در اندیشه رویای سراییم، که چه؟
هر بلایی که بیاید زخطای خود ماست	چشم خود بسته و همراه شبانیم که چه؟

خطای زنان و خطای یهودیان چه بوده است که این گونه دچار تبعیض شده اند، و چاره حل این معضل چیست؟

شخصی نزد دکتر روان شناس رفت و گفت، «من در اثر تحمّل تبعیضات گوناگون مریض شده ام.» دکتر گفت، «تحمّل داشته باش، مقاومت کن و به ریش بدبختی ها بخند!» بیمار نالید و گفت، «بدبختی اینجا است، جناب دکتر، که همه دشمنان من ریش ندارند!» بدبختی آنها که دچار تبعیض میان زن و مرد یا میان این دین و آن دین هستند این است که آنها با منطق سر و کار ندارند. اینان عاشق تغییرناپذیر مشتی

<sup>۵</sup> در رساله ای از میشنا به نام بیرقه آووت که در فارسی به کتاب اندرز پدران مشهور است می خوانیم، ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶، «اودلا موسیف، نیسیف»، یعنی «اگر کسی همواره بر دانش خود نیافزاید، آنچه می داند نیز به پایان می رسد.»



موهومات هستند و چنان که مولانا می گوید، «آب دریا- دیده هرگز بر نمی گردد به جوی / نیست ممکن هر که عاشق شد دگر عاقل شود!» دردا که گویی تبعیض با شیر اندرون شده و با جان به در خواهد رفت. اینجا این پرسش پیش می آید که خانم ها و یهودیان، هر کدام در موقعیت خود، چگونه می توانند با این دو بیماری مزمن و بی عدالتی های گوناگون ناشی از تبعیض مقابله کنند. زن ستیزی و یهودی ستیزی ظاهراً هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند، اما شباهت میان این دو بیماری انکارناپذیر است و اعمال تبعیض و بی عدالتی تاریخی نسبت به هر دو گروه به استناد کتب دینی بوده است. به یاد بسپاریم که آینده آنجا است که ما می سازیم، پس از خود و خانواده خود شروع کنیم و بر علیه این دو نارسایی گام برداریم. نیز به یاد داشته باشیم که این زنان هستند که توانایی حذف زن ستیزی و نیرومندترین قدرت اجرایی برای تحقق این امر را در دست دارند.

مادران آینده سازند و می توانند از راه ترک سنت های ارثی اجتماعی و دینی مبنی بر تبعیض میان دختر و پسر، از سر آغاز کودکی، نه تنها از پیدایش تبعیض میان زن و مرد، بلکه از نفوذ هرگونه تبعیض و نفرت به ذهن کودک و خانواده جلوگیری کنند. اما متأسفانه، هنوز در بسیاری از کشورها از جمله چین و هندوستان، بعضی از پدران و مادران جنین دختر را به شیوه دوران جاهلیت سقط و زنده به گور می کنند و چنانچه از پدر و مادری که دارای یک دختر و یک پسر هستند بپرسند چند فرزند دارند، پاسخ می دهند، «یک فرزند!» پروین اعتصامی چه خوش می گوید:

همیشه دختر امروز، مادر فرداست	ز مادرست میسر، بزرگی فرزندان
در آن سرا که زن نیست، انس و شفقت نیست	در آن وجود که دل مرده، مرده است روان
به هیچ مبحث و دیباچه ای، قضا نوشت	برای مرد کمال و برای زن نقصان
اگر فلاطن و سقراط بوده اند بزرگ	بزرگ بوده پرستار خردی ایشان

در همه جوامع، موهومات و افرادی که به آنها باور دارند وجود دارند و هر چه جامعه ای عقب افتاده تر باشد، شمار این گروه بیشتر است. حتی در آمریکای امروز، تقریباً هیچ ساختمان و آسانسوری عدد سیزده ندارد (!) و به عنوان نمونه، پس از شماره طبقه ۱۲، طبقه ۱۴ دیده می شود — چون بسیاری از مردم عدد ۱۳ را «بد یمن» می دانند!

آیا همه صاحبان ساختمانها خرافاتی هستند؟ خیر! اما صاحب ساختمان مشتاق و محتاج اجاره بها است و برای این که احیاناً مستأجر یا خریداری خرافاتی را از دست ندهد، با آن که خود به این گونه عقاید پوچ می خندد، این مسئله را رعایت می کند. متأسفانه، همین گونه مراعات ها و مداراها در میان همه جوامع،

هر کدام به رنگی دیگر، موجبات رشد جمعیتی گوناگون از افراد خرافاتی را فراهم آورده اند — تا آنجا که می‌بینیم بهترین و معظم‌ترین هتل‌ها، به جهت مراعات افراد موهوماتی و از دست ندادن مشتری، روزهای شنبه یا «شب‌ات» آسانسورهای خودگردان دارند و موهوماتی‌ها آن را دلیلی بر اقتدار و موجّه بودن عقاید خود جلوه می‌دهند! اینجا است که گفته اند، «هر دروغ با تکرار در دید بسیاری از مردم به حقیقت تبدیل می‌شود.» به عنوان نمونه، برخی از ایرانیان حضور جغد را نامبارک می‌پندارند، حال آن که در آمریکا، حضور جغد را مبارک می‌دانند و حتی مجسمه‌ای از آن را در اتاق می‌گذارند — با آن که جغد هم پرنده ای است مانند سایر پرندگان.

همین گونه افراد هستند که در عالمی واهی، سفید را سیاه یا سیاه را سفید جلوه می‌دهند و خرافاتی همچون «چشم خوب یا بد» را، به نام خدا و دین و امثالهم رواج می‌دهند. گروهی ناآگاه نیز به نوبه خود آنها را آنقدر تأیید می‌کنند که به تدریج دروغ‌ها در دید افراد مستعدّ و آسیب پذیر، تبدیل به حقیقت محض می‌گردد! از آن پس، به زعم ایشان، در اثر «چشم بد»، کودکی مریض می‌شود، چهل چراغ از سقف می‌افتد، ماشین فلانی در بزرگراه پنجر می‌شود و الا آخر!

خوشبختانه امروزه خانم‌ها در مقام‌های مختلف چنان درخشیده اند که رو سیاهی به ذغال مانده است. چنان که در روزنامه خواندم، حتی در ایران معاصر، ۶۴٪ دانشجویان دانشگاه‌ها دختر هستند؛ و برای نخستین بار، درصد نمایندگان زن در کنگره آمریکا به ۲۴٪ رسیده است. اما افسوس، هنوز در بعضی از کشورها مانند عربستان سعودی، در کشوری که زمانی دخترها را زنده به گور می‌کردند، راهی دراز تا آزادی زنان در پیش است. آیا بعضی از ازدواج‌های شرعی با برده‌داری شرعی و زنده به گور کردن دختران برابر نیست؟

## بخش سوم

از دوران کودکی به خاطر دارم که شادروان مادرم در سن شصت سالگی به مدرسه رفت!

مادرم با آنها که زن را «خونه» یا «ضعیفه» می‌نامیدند و به استناد کتب دینی (!) ادّعا می‌کردند که «زن ناقص العقل است!» با استناد به پیشرفت زنان معاصر، نشان دادن لیاقت آنان و مقایسه زنان و مردان به عنوان انسان در برابر انسان، با توانایی مباحثه و مقابله می‌کرد. هم او از شنیدن خبر ارتقاء هر خانمی به مقامی والا چنان خوشحال می‌شد که عکس خانم‌ها گلدا مایر، نخست وزیر اسرائیل و فرخ رو پارسا،

وزیر آموزش و پرورش ایران را در لباس صدارت قاب کرده و در اتاق خود نصب کرده بود و به وجود آنها افتخار می کرد.

مادر، دورانی را تجربه کرده بود که «ازدواج» در نگاه بسیاری از مردان به معنای «خریداری برده» بود، دورانی که ردّ و بدل کردنِ سگّه، تعیینِ قیمتِ مهریه، چانه زدن ها بر سر «معامله» و غیره به هنگام عقد، نشانی آشکار از عصر خرید و فروش برده داشت، دورانی که دختر اساساً حقی برای انتخاب، اظهار عقیده و دفاع از خود نداشت. غمناک است که پس از چند دهه، چنان وضعی هنوز در نقاطی از جهان ادامه دارد.



می توان دید که توصیف بالا با وضعیت اقلیت ها چندان تفاوتی نداشت، چرا که هیچ اقلیتی در برابر اکثریت امکان و حقّ دفاع از خود نداشت. افسوس که هنوز عدّه ای گمراه، همچنان رعایتِ فرهنگ های اعصارِ برده داری را «دینداری» جلوه می دهند و به جنسِ مرد حق می دهند که به زن بگوید چه ببوشد یا کجا بنشیند — حتی آن که کلاه گیس بر سر بگذارد و در مجلس مهمانی، پا این سوی پرده تفکیک نگذارد! آیا مگر زنان بیماری واگیر دارند که در قرنطینه نگاه داشته شوند؟!!

خوب به خاطر دارم که پدران و مادران برای پیشگیری از دست درازیِ مردانِ ناباب، دخترانِ زیبای خود را با استفاده از پوشش و آرایشِ بد، عمداً زشت جلوه می دادند تا مورد توجه وحشی- صفتان قرار نگیرند.

به عقیده نگارنده، فلسفه حجاب و پوشیده نگاه داشتن بانوان به طور کلی از همین ایده سرچشمه گرفته

است که البته با آن که هیچ ارتباطی با مذهب ندارد، برای آن که اجباراً اجرا شود، به آن جنبه مذهبی داده شده است. هر چند باید گفت که در هر شهر یا مملکتی که بانوان با ناامنی بیشتری روبرو باشند، افزون بر آن که نشانی از عقب افتادگی آن محیط است، در رعایت حجاب به مراتب سختگیری بیشتری می شود. حتی امروز، با مقایسه شیوه رعایت حجاب در میان گروهها و سرزمین های گوناگون، می توان به میزان ناامنی، امکان تعرض، طرز فکر مجریان امور و همچنین ذهنیت شکارچیان در کمین پی برد.

برای نمونه، در افغانستان طالبان، زنان چنان پوشیده اند که فقط پنجره ای کوچک برای دیدن و تنفس دارند. در برخی از کشورهای دیگر، فقط چشم های زنان پیدا هستند و خروج از منزل بدون شوهر — یعنی بادی گارد — ممنوع است!

در برخی باغ وحش ها، حیوانات در قفس هستند و انسانها آزادند، حال آن که در برخی دیگر، انسانها در قفس می روند و به تماشای حیوانات آزاد می نشینند. این قیاس تا حدّ زیادی در مورد حجاب نیز صدق می کند، چرا که در دوران جاهلیت، آنگاه که امکان کنترل مردان وحشی میسر نبود، زنان را به قفس حجاب می بردند. اسفناک آنجا است که این ذهنیت تاکنون ادامه یافته است — چون هنوز همه انسانها، «انسان» نشده اند.

در فرآیند تحصیل دانش امروز، حقّ تقدم باید به ترک باورهای مغایر با تمدن و فهم مدرن داده شود؛ وگرنه، تحصیل کرده ای که معتقد به خرافات است از عوام خطرناکتر خواهد بود. اگر روند کنونی متوقف نشود، خانواده ها روزی بیدار خواهند شد و خواهند دید که فرزندان و نوادگانشان هذیانهای مربوط به تبعیضهای دینی و جنسی را «دینداری» می پندارند و درصدد اثبات مردانگی زن ستیز و به کرسی نشاندن دینداری دگراندیش ستیز هستند. استثنایی در بین نیست. چاره نهایی در پیشگیری است. می توان از اوان کودکی، با مراقبت از ذهن کودکان، نسل آینده را از تکرار و تحمل رنج ناکامی های حاصل از زن ستیزی و یهودی ستیزی بر حذر داشت. می توان به فرزندان آموخت که «انسان بودن» مشروط به «انسانیت» است؛ که فلسفه دین رعایت همین نکته است و باقی بهانه است.

پیشتر، یک مرد بی سواد نادان، طبق تفسیر یک مفسر و فقط به صرف مرد بودن، بر زن ارجحیت داشت، تا آنجا که تا گذشته ای نه چندان دور، بسیاری از زنان حتی از ارث مشروع والدین خود به دستور دین (!) سهمی کمتر داشتند و چه بسا گاه هیچ سهمی نصیبشان نمی شد. بر همین منوال، بسیاری بوده اند که به صرف باورهای خود، خویشان را حاکم بر سایر باورمندان می دانسته اند. در میان باورمندان همه ادیان، به سبب ناآگاهی از فلسفه دین و تداوم ذهنیت «بخوان و نفهم»، همواره بهترین «دیندار» مقلدترین

آنان بوده است. این دسته اغلب بدون آن که ابدأً نوشته‌ای را بفهمند، آن را به سرعت جت (!) و به گونه‌ای نامفهوم می‌خواندند و تاکنون همچنان مورد تحسین قرار می‌گیرند! آشکار است که آگاهی ناقص بدتر از نادانی است. خواندن و نفهمیدن طوطی وار ثمره‌ای جز طوطی‌های مقدس دیندار (!) و مقیم عبادتگاهها به بار ننشاند است، پدیده‌ای که در مورد همه ادیان صدق می‌کند، چرا که اکثریت مطلق پیروان همه ادیان زبان کتاب مقدس خود را نمی‌فهمند. از همین نکته مهم می‌توان به نقطه ضعف دینداری در دنیای امروز، یعنی «عدم فهم دین» پی برد — و به حال قربانیان بی‌گناه و بی‌شمار این فاجعه در طول تاریخ که هنوز بر آن پایانی متصور نیست، گریست.

تصور نمی‌کنم که ملتی دیگر همسان ملت یهود، به نسبت جمعیت خود، به بشریت و پدیده خدانشناسی خدمت کرده باشد. از آنسو، باور ندارم که هیچ ملتی همانند ملت یهود در طی تاریخ، به سبب دین خویش، مورد ظلم قرار گرفته باشد. ملتی جز ملت یهود نبوده است که شش میلیون از عزیزان خود را — انسانهایی مطلقاً بیگناه را — فقط به دلیل باور خود، آن هم باوری ارثی (!) در یک مرحله و در برابر سکوت دنیا، از دست داده باشد. افسوس که هنوز بسیاری یهودی ستیزانی که همچون زن ستیزان خشک‌اندیش — کسانی که به استناد آنچه در کتب مذهبی خوانده‌اند، حتی نسبت به مادر، خواهر، همسر و دختر خود تبعیض قایل می‌شوند — نسبت به یهودی که خود ارائه‌کننده «توحید» به آنان بود، تبعیض قائل می‌شوند و چه بسا حتی به فقر او حسد می‌ورزند.

آری، یهودی ستیزی و زن ستیزی صرفاً بیماری‌هایی سیاسی نیستند، بلکه نارسایی‌هایی دینی هستند که ریشه در کتاب‌های مذهبی توحیدی دارند، نوشته‌هایی که نکاتی فتنه‌انگیز مبنی بر تبعیض میان زن و مرد، یا این دین و آن فرقه را نیز در بر دارند. جای شگفتی نیست که هنوز بسیاری به گمان احمقانه خود، سایر ادیان را خوار می‌کنند تا خود را عزیز بنمایند. این دسته هرگز آنچه را که شاعر به زیبایی بیان کرده است نفهمیده‌اند:

**گر کسی را خوار سازی تا کنی خود را عزیز عاقبت آن خوار، خار رهگذارت می‌شود**

همینک در مکتب‌خانه‌ها و کلاسهای مدارس ابتدایی، از جمله مدارس ایران، باورهایی فتنه‌انگیز همچون آن که «پیروان سایر ادیان انسان نیستند و به خوک می‌مانند!» تحت عنوان «درس شریعت» آموزش داده می‌شوند — در حالی که چنین تصوراتی با اندیشه مردم ایران بیگانه بوده است. با این توصیف، در وضعیت فعلی، آینده این کودکان در دست پدران و مادران آنان و مشروط به عکس‌العمل آنان در قبال چنین مهملاتی خواهد بود. تا روزی که سرانجام به قول سعدی، «رسد آدمی به جایی که به

جز خدا نبیند،» روزی که به قول گاندی همگان بفهمند که «انسانیت خود دینی است که متأسفانه پیروان کمتری دارد!» روزی که مادران در سراسر دنیا، مقدم بر هر دین و مرامی، فرزندانشان را «انسان» بار بیاورند — تا چنان روزی، وضع آسف بار کنونی همچنان ادامه خواهد داشت.

دکتر ویکتور فرانکل از معدود قربانیان نازی بود که موفق شد از زندان آشویتس در لهستان، معروف به «کشتارگاه آدم سوزی» جان به در برد.

در نامه ای خطاب به مربیان سراسر جهان، چونان سندی برای تاریخ، متنی زیبا که گویی شاید فرانکل نوشته باشد، چنین می خوانیم:

«چشمان من چیزهایی را دیده اند که چشم هیچ انسانی نباید ببیند. من اتاق های گازی را دیدم که توسط بهترین مهندسين طراحی می شدند. من پزشکان ماهری را دیدم که کودکانی معصوم را به راحتی مسموم می کردند. من پرستارانی کارآموده را دیدم که انسان ها را با تزریق یک آمپول به قتل می رساندند. من فارغ التحصیلان دانشگاهی را دیدم که می توانستند انسان دیگری را در آتش بسوزانند.

«و مجموع این دلایل مرا به آموزش مشکوک کرد !

«از شما تقاضا می کنم که تلاش کنید تا پیش از تربیت دانش آموزان و فرزندانان به عنوان یک دکتر یا مهندس [یا فردی دیندار] از آنها انسان بسازید — تا روزی به جانوران روانی دانشمند تبدیل نشوند! پزشک یا مهندس شدن کار چندان دشواری نیست و هر کسی می تواند با چند سال تلاش به آن برسد. اما به دانش آموزان و فرزندان خود بیاموزید که بهترین و بزرگترین ثروت هر یک از آنان «انسانیت» است، چیزی که با هیچ مدرک تحصیلی در جهان قابل مقایسه نیست...»

آری، دیندارترین انسان ها با وجدان ترین آنان هستند؛ و بهترین مادران آنانند که فرزندان خویش را تهی از هر گونه نفرت و تبعیض، انسان به بار می آورند. «جنگ جهانی» امروز جنگ بین جهل و علم، جنگ میان انسان با انسان نما است.

اما خطای یهودی چه بوده است که دچار تبعیض شده و همچون ابزاری مورد سوءاستفاده قرار گرفته است؟

علاوه بر تأثیرات گوناگون نوشته هایی منفی که در کتب مذهبی یهودی ستیزان یافت می شوند، بیماری یهودی ستیزی اساساً یک بهانه است — و بهانه حدّ و مرز یا علّت و محدودیتی نمی شناسد، بلکه یهودی ستیزی گاه ابزاری برای چسباندن اتهامات دروغین و گاهی دیگر وسیله ای برای غصب مال،

پایمالی حقوق و دیگر جرایم بوده است. اما چنان که آینشتاین می گوید، «حتی با تمام قدرت کیهان نمی‌توان یک ثانیه به عقب برگشت، اما می‌توان از اشتباهات گذشته به نفع آینده آموخت.» یکی از دلایل اصلی یهودی ستیزی در دنیای کنونی، به ویژه پس از استقلال مجدد اسرائیل، این است که چون یهودی طی هزاران سال حق و امکان دفاع از خود را نداشته است، پس امروز هم دشمنان ما تاب پذیرش این حق مسلم را برای یهودیان ندارند — حال آن که «آن سبو بشکست و آن پیمانہ ریخت!»

در دهه های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، سازمان ملل با پشتیبانی آمریکا، به استقلال چندین کشور، از جمله هندوستان، پاکستان، اسرائیل و بخش عربی رأی داد و جمعی از کشورهای عضو «سازمان ملل» آنان را به رسمیت شناختند.

اما اعراب کشور تعیین شده خود را قبول نکردند و در پی آن، فقط چند ماه پس از استقلال اسرائیل — که همزمان با همان رأی استقلال هندوستان، پاکستان و دیگران به استقلال رسیده بود — پنج کشور بزرگ عرب این کشور نوپا را مورد هجوم قرار دادند.

اعراب مهاجم به تصور باطل خود، به منظور آن که دستشان برای قتل عام یهودیانی که در کنار اعراب زندگی می کردند باز باشد، از طریق پخش برگه های اعلانیه، از اعراب مقیم اسرائیل آن روز خواستند که موقتاً از اسرائیل خارج شوند تا پس از آن که کشورهای مهاجم یهودیان را به دریا ریختند، به محل خود برگردند. به این ترتیب، چند صد هزار عرب به امید آن که به زودی بر می گردند و خانه های یهودیان و غیره را غصب می کنند، به کشورهای عربی هم مرز اسرائیل، از اردن گرفته تا لبنان و سوریه رفتند — و چنان که می دانیم، در پی شکست کشورهای مهاجم، هرگز بازنگشتند. در مقابل، اعرابی که آن روز در کشور ماندند، امروز چنان با بهره وری از آزادی های کشور اسرائیل و با استفاده از مزایای دولتی، همچون دیگر اتباع اسرائیل در رفاه هستند که با اعراب هیچ یک از کشورهای عربی قابل مقایسه نیستند.

در حالی که دولت نوزاد اسرائیل، فاقد درآمدهای کلان نفتی و نظیر آن، توانست در ظرف مدتی کوتاه، بیش از ده برابر جمعیت خود مهاجر بپذیرد و اسکان دهد — از جمله حدود یک میلیون نفر یهودی که پس از غصب اموالشان، دست خالی از کشورهای عربی اخراج شده بودند — ۲۲ کشور عربی نخواستند که پناهندگان مظلوم و سایر فراریان جنگی را اسکان دهند. در نتیجه، این گروه در کمپ های متعدد ماندند و هر روز به گونه ای دیگر ملعبه دست این و آن شدند. در این میان، دنیا دولت یهود را مقصر شناخت، حال آن که این کشور هرگز به کشوری دیگر تجاوز نکرده بود و صرفاً از خود دفاع کرده

بود. اما چنان که گفتیم، یهودی-ستیزان هرگز حق دفاع از خود را برای یهودی مشروع ندانسته اند. با این وجود، اسرائیل تازه-رسته این کهنه-حریفان را شکست داد، چون یهودیان از قدرت اندیشه نیرو گرفته بودند، حال آن که اعراب از قدرتی فاقد اندیشه برخوردار بودند. امید راز بقای یهودیت بوده است و همواره قدرت معنوی و علم پناهگاه یهودی در درازای تاریخ و در حدّ مقدرات روز بوده اند.

به هر حال، یهودی، با تجربه آموختن از بدبختی های گوناگون، درصدد روشنگری و آمادگی ذهن خود بوده است. حکایت یهودی مصداق داستانی شیرین از مولوی درباره مسابقه نقاشان رومی و چینی است. در دفتر نخست از مثنوی معنوی چنین می خوانیم:

چینیان گفتند، ما نقاش تر	رومیان گفتند، ما را کر و فر
گفت سلطان، امتحان خواهم درین	کز شماها کیست در دعوی گزین
اهل چین و روم چون حاضر شدند	رومیان در علم واقف تر بُدند
چینیان گفتند، یک خانه به ما	خاصّ بسپارید و یک آن شما
بود دو خانه مقابل، در بدر	زان، یکی چینی ستد، رومی دگر
چینیان صد رنگ از شه خواستند	پس خزینه باز کرد آن ارجمند
هر صباحی از خزینه، رنگها	چینیان را راتبه بود از عطا
رومیان گفتند، نه نقش و نه رنگ	در خور آید کار را، جز دفع زنگ
در فرو بستند و صیقل می زدند	همچو گردون ساده و صافی شدند
از دوصد رنگی به بی رنگی رهیبست	رنگ چون ابرست و بی رنگی مهیبست
هرچه اندر ابر ضو <sup>۱</sup> بینی و تاب	آن ز اختر دان و ماه و آفتاب
چینیان چون از عمل فارغ شدند	از پی شادی دهلها می زدند
شه در آمد دید آنجا نقشها	می بود آن عقل را و فهم را
بعد از آن آمد به سوی رومیان	پرده را بالا کشیدند از میان
عکس آن تصویر و آن کردارها	زد برین صافی شده دیوارها
هر چه آنجا دید اینجا به نمود	دیده را از دیده خانه می ربود
رومیان آن صوفیانند ای پدر	بی ز تکرار و کتاب و بی هنر
لیک صیقل کرده اند آن سینه ها	پاک از آز و حرص و بخل و کینه ها
آن صفای آینه وصف دلست	صورت بی منتها را قابلست [...]
اهل صیقل رسته اند از بوی و رنگ	هر دمی بینند خوبی بی درنگ [...]

یهودیان همان رومیان این داستان بوده اند که توانسته اند با اتکاء به خود و از راه علم خویش، چندین برابر سهم جمعیت خودشان به دنیا خدمت کنند، برنده شمار بالایی از جوایز ارزشمند نوبل گردند و به آنجا برسند که امروز کشور کوچک و نوپای آنان یعنی اسرائیل، در کنار کشورهای بزرگ دنیا، چهارمین کشور جهان در ارائه اختراعات و اکتشافات قرار گیرد.

<sup>۱</sup> ضو یا ضوء: روشنایی.



## بخش چهارم

آیشتاین می‌گوید، «انسان‌ها یا باید یاد بگیرند که با هم زندگی کنند یا با هم بمیرند!»

این نکته حقیقت محض زندگی بشر در این کره خاکی است. به گواهی تاریخ، هیچ قبیله و قومی، پیرو هر دین و فرقه‌ای که بوده باشد، نتوانسته است جدا از باقی دنیا زندگی کند؛ و اکثر گروه‌ها، ادیان یا فرقه‌هایی که به هر دلیل، می‌خواستند در پیله خود زندگی کنند، از میان رفته‌اند. شمار اندکی نیز مانند آمی‌ش‌ها، دروزی‌ها و نظیر آنان که تاکنون مانده‌اند، در به روی خود بسته‌اند و می‌خواهند فقط با هم باشند تا مراسم حفظ شود، به تدریج در حال اضمحلال هستند — مگر آنکه به خود آیند و بفهمند که راز ماندگاری، با دنیا بودن و هم‌گامی با علم و فهم روز است و مراعات این نکته هیچ‌گونه مغایرتی با دین آدمی و حفظ مرام او ندارد. چنان‌که می‌بینیم، حتی دو خواهر یا برادر، یا بسیاری از کسانی که همگی پیرو یک کتاب هستند، اغلب باورهایی کاملاً متفاوت از یکدیگر دارند. چنین است که فرقه‌های گوناگون از دینی واحد منشعب می‌شوند و با آن‌که کمابیش همگی پیرو همان دین می‌مانند، بدترین دشمن یکدیگر می‌شوند.

این‌گونه خصومت‌های مذهبی ریشه در این دارد که بر خلاف برداشت چنین پیروانی، دین مسئله‌ای عمومی نیست، بلکه دین امری خصوصی است که هرکس به گنجایش فهمش از آن برداشت می‌کند و ارتباط چندانی با واقعیت جمع ندارد. به قول شاعر، «به قدر خویش گیرد هر کس از فیض ازل بهره / ظرف تو کم گیرد گناهی نیست دریا را!» یکی تبدیل به فرشته می‌گردد و دیگری تروریست، اما به ناحق هر دو را پیرو یک دین می‌نامند؛ و تنها کسانی در این میان بهره می‌برند که هر دو گروه را وسیله دستیابی به قدرت و کسب روزی قرار می‌دهند. در نهایت فهم دین باوری فردی است و نمی‌تواند امری جمعی باشد که اشتباه یک نفر را به حساب جمع ده‌ها یا صدها میلیون نفری گذاشت که پیرو همان دین هستند.

چنان‌که گفتیم، راز بقای یهودی «امید» و پناهگاه او «تحصیل دانش» بوده است. بدین وسیله است که یهودی در همه شئون اقتصادی، علمی، سیاسی و فرهنگی دنیا حضور داشته است و علیرغم همه مشکلات، باقی مانده است — نه به اتکای باور خود، چرا که باور امری خصوصی است و نه جمعی، چنان‌که حتی باور و روش فرزندان با والدین آنان متفاوت است. چنان‌که دیدیم، امروزه مشکل بزرگ ادیان این است که اکثریت مطلق پیروان آنها زبان اصلی کتاب خود را نمی‌فهمند و فلسفه «نفهمیده بخوان

و ندانسته قبول کن» به اشتباه «دینداری» پنداشته می شود. آیا به این ترتیب هیچ یک از این ادیان موفق خواهند بود؟ هرگز.

گفتیم که دیندارترین انسان ها با وجدان ترین آنانند و بهترین مادران، آنانند که فرزندان عاری از هرگونه نفرت و تبعیض، «انسان» واقعی تربیت می کنند. بی تردید، معیار برتری انسانها نه باور یا جنسیت آنان، بلکه برتری فهم ایشان است.

چنان که به خاطر دارم، حتی تا هشتاد سال پیش، اغلب پزشکان شهرستان ها و دربار، از جمله پزشکان کاشان، حکیم های یهودی و مورد احترام همگان بودند. به یاد نامه ای از «حبراً» یا همان «انجمن کلیمیان تهران» افتادم که در سال ۱۸۶۰ میلادی، در منتهای فقر و ظلم ناشی از تبعیض، به دست سفیر فرانسه در ایران برای سازمان «آلیانس ایسرائلیت اونیورسل» فرستادند و در آن از سازمان مذکور درخواست کمک کردند. یهودیان فرانسه در پاسخ می نویسند که «فرزندان خود را باسواد بار بیاورید تا دیگران محتاج شما باشند.» احتمالاً همین نامه و آگاهی رسانی جامعه یهودیان ایران آن روز، مقدمه آن شد که پس از سفر ناصرالدین شاه در ۱۲ جولای سال ۱۸۷۳ م. و ملاقات وی با موسیو کرمیو، رئیس آلیانس ایسرائلیت در فرانسه، سازمان آلیانس به ایران بیاید و مدارس مدرن «آلیانس» و یا «اتحاد» با مدیریت معلمین فرانسوی در چندین شهر یهودی نشین ایران تأسیس گردند. این خدمت قابل ستایش یهودیان فرانسه در آن مقطع از تاریخ چنان موجب رشد آن نسل از یهودیان و جمعی از مسلمانان ایران در آن زمان و دهه های بعد گردید که هنوز در سال ۲۰۱۹ می توان آثار ارزشمند اقدام آلیانس ایسرائلیت را، نه تنها در جامعه ایران، بلکه در جوامع دیگر کشورهای یهودی نشین خاورمیانه و شمال آفریقا، همچون عراق، سوریه، مراکش، الجزیره، مصر، تونس و غیره ملاحظه کرد. از آن هنگام، همه آنها که در آن دوران مورد محبت آلیانس ایسرائلیت قرار گرفتند، نسل اندر نسل مدیون مهر یهودیان بزرگوار و آزاد اندیش فرانسه هستند.

آیا غیر یهودیان بی شماری که از خدمات آلیانس و بسیاری از دانشمندان یهودی مستفیض شده اند قدرشناس آنان بوده اند؟ آیا اگر این دسته از یهودیان فرانسوی و خدمتگزار مردم، از ابتدا مانند برخی از کوته بینان امروز، میان یهودیان فرقه های گوناگون همچون «اشکنازی» و «سفارادی»، یا مذهبی و غیرمذهبی، تبعیض قائل می شدند و در نتیجه، به ایران و سایر ممالک مورد بحث که همگی کمابیش «سفارادی» محسوب می شوند نمی آمدند، چه می شد؟ فرقه گرایی این خطر بزرگ را دربرداشته است که کوته بینان بگویند مردم با چه کسی می توانند ازدواج کنند، اجازه دارند از چه غذایی بخورند و حتی چه

بپوشند؛ و در لباس دینداری، دایره کوچک جامعه خود را هرچه تنگ تر کنند — تا آنجا که گروهی سرخورده از هر دو سو، خود را رها کنند و از دایره خارج شوند. به خود آیم و به پیرامون خود بنگریم.

این در حالی است که یهودی فقط یکی است و دنیا نیز یهودی را در هر لباسی که ظاهر شود یکی می‌داند. چشم‌ها را باید شست و دنیا را همانگونه که هست باید دید. چنان که گفتیم، این که در باور خود استوار، اما در اجرا انعطاف پذیر باشیم، هیچ مغایرتی با دینداری ندارد. با دنیا همگام و هم‌رنگ باشیم تا دنیا با ما باشد. به هر حال، به قول ابوسعید ابوالخیر،

نردی است جهان که بردنش باختن است      نرادی او به نقش کم ساختن است  
دنیا به مثل جو کعبتین نرد است      برداشتش برای انداختن است

من نمی‌گویم که با هم‌رنگ شدن با دنیا، یهودی ستیزی برطرف خواهد شد. خیر، این فرضیه یهودیان آلمان پیش از جنگ جهانی دوم شکست خورد. نخستین قدم برای هم‌گامی با دنیا، هم‌گامی با علم و فهم روز است، نه پیروی از خرافات در لباس ترویج دین.

چاره چیست؟ چاره در این است که واقع بین و دوراندیش باشیم، برخلاف حرکت رود زندگی شنا نکنیم، خود را انگشت نما نکنیم، از تظاهر پرهیز کنیم و موهومات کهنه را دور بریزیم. دیگر جایی برای بسیاری از عقاید کهنه نیست و نباید هر چه مفسران عهد عتیق گفته اند را چشم بسته پذیرفت. مرجع قانونی ما یکی است و آن هم تورات مقدس است که المثنی ندارد. مفسر قانونگذار نیست که همه برداشت‌های او را صحیح دانست. نمونه‌ای از آنها عدم استفاده از برق در روزهای شنبه یا شبات است. آیا می‌دانید در اثر این تفسیر مطلقاً بی‌مورد و زیان‌آور، همین امروز برای آن که پیاده به کنیسا بروند، در سراسر دنیا گتو تشکیل داده‌اند — دیروز به اجبار و امروز داوطلبانه؟! بسیار متأسفم که می‌بینم گروهی خیرخواه، ندانسته اغلب خواسته‌های دشمنانمان را — همچون انگشت نما شدن ما، زندگی در محدوده آسیب پذیر گتو، عاری بودن از تحصیلات علمی روز، اتلاف وقت و عمر بسیاری از جوانان و بسی ناگفتنی‌های دیگر — خود در لباس «دینداری» برآورده می‌فرمایند. یک مثل فنلاندی می‌گوید که «هرکس دوبار پایش روی یک سنگ بلغزد مستحق است که پایش بشکند.»

نمونه‌ای دیگر آن که بگوییم چون فلان مقام معظم در هزاران سال پیش، همواره با کلاه بر سر به فلان محل مقدس می‌رفته است، پس من و فرزندان خردسالم هم همیشه باید کلاه به سر داشته باشیم. این شیوه تفکری بیهوده است. باید ببینیم که چه چیز عاقلانه است و مصلحت در چیست. علیرغم آنچه دینداران

می‌پندارند، در هیچ جای تورات گفته نشده است که خود را موظف بدانیم که حتی در اماکن عمومی و پر از دشمن، حتماً تکه پارچه‌ای به سر داشته باشیم و انگشت‌نما شویم — تا آنجا که رنگ، فرم و اندازه کلاه هر فرقه‌ای عامل شناسایی آن گروه شود! آیا فراموش کرده‌اید که همین چند دهه پیش، چگونه دشمنان ما با تحمیل تکه پارچه‌ای منحوس و دوخته بر لباس، ما را شناسایی می‌کردند؟ شما می‌فرمایید، «داوطلبانه است!» اشاره می‌کنم که در هر صورت، بهتر است همچنان که امروز، دولت‌های آلمان، هلند و دانمارک رسماً توصیه کرده‌اند، از این حرکت پرهیز کنید. عزیزان، مشکل امروز یهودی، یهودی ستیزی است، نه آن که چه بخورد، چه بپوشد یا چه بخواند. واقع بینی کلید موفقیت است.

مصلحت را در آن می‌بینم که در اینجا از ذکر ده‌ها نکته دیگر که مطلقاً ارتباطی با فرامین تورات ندارند و اما تحت عنوان «مذهبی بودن» انجام می‌گیرند یاد نکنم. از گذشته‌ها درس بگیریم: تکرار اشتباهات جز تکرار ناکامی‌ها بازدهی نخواهد داشت.

### تو نیکو روش باش تا بدسگال به نقص تو گفتن نیابد مجال

گاندی می‌گوید، «اگر جرأت گفتن حقیقت را نداری، لاًقل برای آنها که حرف ناحق می‌زنند دست نزنید.» هدف من مخالفت نیست، بلکه می‌پرسم آیا اعمال و عقاید شما منطقی و مصلحت‌آمیز هستند یا خیر و آیا معیار دینداری اجرای مثنی خرافات است؟ متأسفم که بعضی از ناآگاهان همچنان می‌گویند که اگر موهومات اجرا نشوند «اصل هم نخواهد ماند!» می‌پرسم، «آیا برای خوردن غذای سالم، برای اجرای اوامر پیشرو تورات، باید پیشتر با مثنی خرافات مسموم شد؟»

فهم صحیح اوامر مهم‌تر از اعتقاد به آنهاست. برای مبارزه با بی‌دینی یا هر روش نادرست دیگر، تغییرپذیری و ارائه فرهنگی غنی‌تر لازم است، نه رواج موهومات. منطق موفقیت و رستگاری در سکون و تقلید نیست بلکه در هم‌گامی با علم و فهم امروز دنیاست. توقف یعنی مرگ. حتی درخت، این حیات ساکن یک نقطه، اگر رشد نکند می‌میرد. در نبرد میان پیش‌آمدهای سخت و انسانهای سرسخت، این انسان‌های استوارند که مانند یهودی می‌مانند، نه روزهای سخت. نمی‌توان طوفان‌های آینده را پیش‌بینی کرد، اما با عبرت گرفتن از گذشته، می‌توان از صدمات طوفان جلوگیری کرد.

به فرموده تورات، انسان جرّقه‌ای از وجود خداوند است. عبرت نائینی، شاعر توانا چه خوب این ایده را ترسیم کرده است، آنجا که می‌گوید:

ما پرتو حقیق و نه اویم و هم اویم  
در آینه بینید اگر صورت خود را  
جانِ فلکی را چو رهید از تن خاکی  
چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست  
کو جرأت گفتن که عطا و کرم او  
چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست  
آن صورت آینه شما هست و شما نیست  
گویند گروهی که فنا هست و فنا نیست  
عالم همه آیات خدا هست و خدا نیست  
بر دشمن و بر دوست، چرا هست و چرا نیست

بشر در مقابل دادگاهی قرار گرفته است که در آن واژه «چرا؟» پذیرفته نمی شود. دنیا به دانش و شایستگی افراد بیش از باور انسان اهمیت می دهد. جامعه ای موفق خواهد بود که دنیا محتاج علم و اقتصاد آن باشد. چنان که می بینیم، دولت آمریکا به جای جنگ و قدرت نظامی، با تحریم، مبنی بر عدم ارائه اقتصاد و علم خود، با دشمنان و رقبا مقابله می کند؛ چون آمریکا نه از راه دین، بلکه در سایه آزادی و از راه کسب علم با دنیا روبرو شد. به یاد آوریم که دین امری خصوصی است و تنها فتنه جویان هستند که به عناوین مختلف، آن را ابزار ظلم خویش قرار داده اند.

### نتیجه گیری

بی تردید، گذشته چراغ راه آینده است.

در مورد زن ستیزی، چنانکه گفته شد، مادران، این آینده سازان می توانند از اوان کودکی از ورود ارثیه های مضموم تبعیض به ذهن کودکان جلوگیری کنند. این چاره در مورد یهودی ستیزی نیز صدق می کند که همیشه ابزاری در دست فتنه جویان بوده است. اما در مقیاس بزرگتر، تا روزی که کتابهای حاوی نکات منفی درباره بانوان و یهودیان، مقدس شمرده شوند، متأسفانه زن ستیزی و یهودی ستیزی ادامه خواهند داشت — روزی با شعار «یا روسری یا توسری!» و روزی دیگر با شعارهای گوناگون سیاسی.

در اینجا اجازه می خواهم که متناسب با مطالب مورد بحث، سری به گذشته ای نزدیک بزنیم تا شاید بتوان چهره ای روشن تر از آینده را ترسیم کنیم و درصدد آینده نگری، حداقل به نفع خانواده، جامعه و نسل آینده خود برآییم.

ببینیم که اکنون چند سده پس از جنگ های صلیبی، چندین دهه پس از نسل کشی ارمنه در ترکیه، ۷۵ سال بعد از فاجعه هولوکاست و ۱۸ سال پس از تراژدی تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ موسوم به ۹/۱۱، که طی آن به «مرکز تجارت جهانی» در نیویورک حمله شد و تغییر سیاست جهانی را در پی داشت، با سر بر آوردن انسان ستیزانی جدید و شیوع اسارت و خرید و فروش هزاران زن از قبیله های ایزدی، کرد و مسیحی در خاورمیانه، آن هم زیر سایه سازمان ملل، که در مجموع به کشته یا آواره شدن میلیون ها انسان بی گناه منجر شده است — جنایاتی که همگی از تنفر دینی برخاسته اند — دنیا چه فرقی کرده است؟ آیا تنفرهای گوناگون دینی، از جمله یهودی ستیزی و زن ستیزی کاهش یافته اند؟ متأسفانه، پاسخ منفی است و تنها تفاوت مشهود این می نماید که انسان ستیزان دولتی و غیر دولتی مجهزتر شده اند و تربیت تروریست ها تحت عنوان «ترویج دین» در بیشتر نقاط دنیا همچنان ادامه یافته است. بنابراین تکلیف آینده چه خواهد بود؟ با این اوصاف، کمابیش آینده روشنی در پیش روی دیده نمی شود، چرا که پای دین به رهبری کسانی که خود را «نماینده خدا» می خوانند در میان است.

آشکار است که روش کنونی دولت های بزرگ دایر بر آن که شمار هر چه بیشتری از داوطلبان مرگ کشته شوند، اشتباه و بی اثر بوده است. نمونه زنده و بارز این برداشت افغانستان است. جای تأسف است که امروز در سال ۲۰۱۹، پس از دهها سال جنگ طالبان و ایادی ایشان با قدرت های بزرگ دنیا مانند انگلستان، فرانسه، شوروی، اتحادیه اروپا و آمریکا و در پی کشته شدن شماری سرسام آور از طرفین، هنوز نتوانسته اند یک مشت پا برهنه را شکست بدهند. چرا؟ چون دولت های نامبرده نمی دانند که ریشه مسئله در کجا است و چگونه است که هر چه می کشند، چند برابر جایگزین آنان می شوند.

ریشه در کتاب ها، تدریس آنها و آماده کردن روزانه جوانان مغزشویی شده، معتقد و تازه نفس است که پایانی بر آن متصور نیست، مگر آن که چنان که گفتیم، همه کتاب های دینی اصلاح شوند و از تدریس افکار نادرست جلوگیری شود. امروز می بینیم که دولت آمریکا و هم پیمانانش، به زودی در حالی که می دانند با خروج از افغانستان، آن کشور تبدیل به مرکز پرورش تروریست ها خواهد شد، اما از روی استیصال، پس از دهها سال جنگ بیهوده، احتمالاً خارج خواهند شد — چون فرمان هنوز فرمان «کتابها» است و نه دستور قدرت های بی نظیر نظامی.

افسوس که آدمی بزرگترین فریب را از خویش می خورد، چرا که از گذشته عبرت نمی گیرد. انسان اغلب توجه ندارد که در حالی که در همه مراکز آموزشی کوچک و بزرگ، ابتدا آموزش می دهند و سپس آزمایش می کنند، طبیعت قهار نخست می آزمايد و سپس می آموزد — و همچنان بی رحمانه و به

چهره‌های گوناگون، درس‌های تلخش را تکرار می‌کند تا سرانجام به بشر بفهماند که خوشبختی در همزیستی مسالمت آمیز است و از راهِ طردِ نکاتِ فتنه انگیزِ کتب دینی میسر است. به قول فریدون مشیری،

گفته می‌شد، هر که با ما نیست با ما دشمن است.

گفتم، آری، که این فرموده اهریمن است.

اهل معنا، اهل دل، با دشمنان هم دوستند؛

ای شما، با خلق دشمن، قلبتان از آهن است.

اما افسوس که چنان که می‌بینیم و می‌گوییم، «دردا که دواى درد پنهانی ما / افسوس که چاره پریشانی ما / برعهده جمعی است که انگاشته اند / آبادی خویش را به ویرانی ما.» این در حالی است که نه آنان دین خود را برگزیده اند و نه ما! وینسنت بنت می‌گوید، «پنج دقیقه پس از تولدتان، نام، ملیت و دین شما را تعیین می‌کنند و شما بقیه زندگی‌تان را صرف دفاع از چیزهایی می‌کنید که خودتان برنگزیده‌اید.» باز به آنجا بر می‌گردیم که بهترین دین «انسانیت» است و با هیچ دینی هم مغایرت ندارد. به یاد چارلی چاپلین می‌افتم که از او نقل می‌کنند، «اگر شما در اسرائیل به دنیا می‌آمدید، به احتمال زیاد یهودی می‌شدید. اگر در عربستان به دنیا می‌آمدید، قطعاً مسلمان، در اروپا به احتمال زیاد مسیحی، و در ژاپن به احتمال زیاد، شینتو می‌شدید. دین پدیده ایست که جغرافیا برای شما تعیین می‌کند. پس تعصب برای چیست؟ آنچه مهم است اخلاق و انسانیت است که به جغرافیای زمان و مکان محدود نیست.»

امروز یکم ژوئیه ۲۰۱۹، دنیا آقای داندل ترامپ، رئیس جمهور آمریکا را تحسین کرد که با یک گام از جنوب مرز به آن سو رفت و به کره شمالی پا نهاد! حال آن که می‌دیدم پرندگان گوناگون بدون اعتناء به مرز و محدودیتی، از تمام مرزهای ساختگی بشر آزادانه عبور می‌کنند. برخی از آنها جوجه های خود را در هزاران کیلومتر فاصله بزرگ می‌کنند، برای ادامه زندگی به هزاران کیلومتر دورتر می‌روند و دنیا را متعلق به خود و محل زندگی خود می‌دانند. اما بشر با خط‌هایی ساختگی همچون دین، مرام و نژاد، مرزها و محدودیت‌هایی بی‌اساس میان خود ایجاد می‌کند و یک عمر بر سر این مرزها و محدودیت‌های ساختگی می‌جنگد!

به یاد شاه-بازی‌های دوران کودکی افتادم. یکی از بچه‌ها شاه می‌شد، یکی دربان، یکی جاروکش و دیگری وزیر. پس از چند دقیقه می‌خندیدند و بر سر مقام بحث می‌کردند. به دنیای بزرگسالان اندیشیدم و به نزدیک بینی بشر بیش از پیش پی بردم. در حالی که می‌دانند دنیا یکی است و بشر یکی، بر سر

خط کشی های ساختگی و شاه شدن این و آن، یا به نام مرز و دین و نژاد، مانند شاه- بازی کودکان، اما به گونه ای ویرانگر، با یکدیگر مبارزه می کنند. حال آن که به عقیده نگارنده، در درازمدت، همه دنیا به یک کشور تبدیل خواهد شد و حکومت حکومتی جهانی خواهد بود.<sup>۷</sup> البته اگر بپرسید «کی؟» می گویم، «روز خدا هزار سال است!» می گویند شخصی از خدا درخواستی کرد. از عالم بالا پاسخ آمد، «یک دقیقه صبر کن!» ۹۰ سال فکر کردم شب و روز — معلوم شد که هیچ معلوم نشد.

در پایان، چنان که **ضرب المثلی انگلیسی** می گوید، «نویسندگی مانند بیرون پریدن از قبر و فریاد برآوردن است.» حدود چهل سال پیش، من نیز با شنیدن مژده آزادی بیان، از دخمه های روح بیرون پریدم و با قلم هرچند قاصر خود، چند برگ سبزی تقدیم دوستان نمودم. هرچند اخیراً به دلیل لرزش دست، نوشتن کمی برایم دشوار شده است، اما خوشبینم که تا بهبودی، با کوششی بیشتر، باز در حضورتان خواهم بود.

خوشبختانه، برای گفتگوهای آینده — جدا از نوشته های فراوانم که تاکنون در نشریات گوناگون به چاپ رسیده اند و افزون بر کتاب هایم — در گوشه ای بی سر و صدا از دنیای اینترنت، به آدرس [www.BabaNouri.com](http://www.BabaNouri.com) کلبه ای باصفا به زبان های فارسی و انگلیسی ساخته ام تا در آنجا میزبان محبت و توجه شما باشم. در اینجا فرصت را غنیمت می شمارم و مهر تک تک دوستان و خوانندگان را سپاس می گزارم. به امید دیدار تا نوشتار آینده، و مشتاق توجهتان به سایت [BabaNouri.com](http://BabaNouri.com).

حدیث درد من گر کس نگفت، افسانه ای کمتر  
اگر من هم نباشم در جهان، دُرَدانه ای کمتر  
کسی عاشق بود کز آتش سوزان نپرهیزد  
به راه عشق نتوان بود از پروانه ای کمتر  
به راه نوشتن، نتوان بود از پروانه ای کمتر...

نورالله «نورمن» گبای،  
ژوئییه ۲۰۱۹، لس آنجلس

<sup>۷</sup> چنانکه در عبادات روزانه یهود، اکثراً بدون آن که معنی آن را بفهمیم، می خوانیم، و هابا تبوم ههوی بیهیه ادونای اِحاد ووشمو اِحاد، یعنی روزی خواهد رسید که همه مردم در سراسر زمین یک خدا را بپرسند و همه دنیا از یک قانون واحد (منشور حقوق بشر) پیروی کنند. چشم دل باز کنیم و ببینیم که نوشته های مترقی کتب دینی ما چه می گویند و مفسرین و مروجین نزدیک بین چه می فرمایند!



برای دریافت کپی این مقاله و سایر مقالات و نوشته های نورالله «نورمن» گبای به زبانهای فارسی و انگلیسی، شامل سه کتاب او، از آن جمله لحظاتی برای تفکر، واژه نامه زبان یهودیان کاشان، و به زودی، همگام با زمان، به وبسایت [www.BabaNouri.com](http://www.BabaNouri.com) مراجعه کنید.